سال‌ها از آخرین اثر قابل قبول مسعود کیمیایی می‌گذرد، پیام اقدام اخیر او چیست؟

تجارت با اعتراض

میلاد جلیل‌زاده
خبرنگار گروه فرهنگ

وقتی به ایام برگزاری جشنواره فیلم فجر برسیم، از آنجا که این رویداد سینمایی همزمان با دهه فجر برگزار می‌شود، می‌توان گفت که ۴۳ سال از شروع دوره جدید سینمای ایران در فضای پس از انقلاب می‌گذرد. شاید بعضی‌ها بگویند روزها و سال‌های ابتدایی انقلاب هنوز فضای نظام جدید را پیدا نکرده بود و فیلم‌هایش متعلق به دوره متاخر نیستند؛ اما راستش این است که سینمای پس از انقلاب در حقیقت پیش از بهمن ۵۷ شروع شده بود و اقلیتی پیشرو که نسبت به دوران خودشان بسیار مترقی‌تر بودند، فیلم‌هایی ساختند با مضامینی که بستر فرهنگی جریان انقلاب را هموارتر می‌کرد. آن افراد پیشرو که امروز همگی پیشکسوت شده‌اند، حالا کجا هستند و چه می‌کنند؟ تقریبا هیچ کدام از آنها وضعیت مناسبی ندارند. البته نه از لحاظ معیشت و مسائل دیگری از این دست که معمولا به‌عنوان وضعیت نامناسب قلمداد می‌شوند.

یک روز آنها با اینکه از لحاظ سبکی تفاوت‌های آشکاری با هم داشتند، سرجمع ذیل تعریف جوانان موج نو می‌گنجیدند؛ اما حالا کهنه‌کارانی شده‌اند که گاه با حاشیه‌سازی و گاه با غیبت‌های عمدی و شبه‌معترضانه، سعی در جلب توجه دارند. اینها کسانی هستند که روزگاری به هیچ ابزاری برای دیده شدن نیاز نداشتند. جز فیلم‌هایی که می‌ساختند و حالا هم وسیله‌ای برای دیده شدن به کارشان می‌آید جز فیلم‌هایی که می‌سازند یا نمی‌سازند. در آن روزگار آنها حتی اگر می‌خواستند رابطه به مسائلی بیرون از سینما صحبت بکنند، به ابزار سینما متوسل می‌شدند و حالا به ابزارهای بیرون از سینما متوسل می‌شوند تا سینمای شان دیده شود. افت شدید در کیفیت فیلمسازی آنها و فاصله گرفتن‌شان از دغدغه‌های روزآمد و عمیق که موتور درام را روشن کند و در عین حال، سیر نشدن از دیده شدن و تلاش برای باقی ماندن در کانون توجهات، از آن جمع حال جماعتی را ساخته که تلاش می‌کنند با روش‌هایی غیر از تولید آثار درخشان، خودشان را به چشم بیاورند.

سینمای پس از انقلاب به لحاظ آبرومندی فاصله معناداری با دوره پیش از خودش دارد. نباید به این دلیل که نمی‌خواهیم اصطلاحا چیره‌خو حکومت به نظر برسیم، از اعتراف به این حقیقت طفره برویم. در این ۴۳ سال فارغ‌ازشیب‌های فراوانی با سینمای ایران از سر گذارده و دوره‌های خوب و بد بسیاری داشته؛ چنانکه شاید امروز، بی‌اینکه امید به عروج مجدد آن از دست رفته باشد، در کمینه سنیوس خودش قرار دارد؛ اما در کل هنوز دهه‌ها پله نسبت به دوره قابل قبول خودش فاصله است. جوانان پرشور دیروز که عمدتا در قالب موج نوی سینمای ایران فعالیت می‌کردند، معمارانِ بخش قابل‌توجهی از این سینمای آبرومند هستند. آنها علیه فیلمفارسی راه افتادند تا فیلم‌هایی بسازند که مخاطبان را به سینما برگرداند و حالا خودشان به فیلمفارسی‌هایی تبدیل شده‌اند که مخاطبان را از سینما فراری داده‌اند.

شروع حواشی

شنبه بیست‌ویکم دی‌ماه ستاد کل نیروهای مسلح در یک بیانیه رسمی سقوط هواپیمای سافوریای اوکراین در سرحگاه چهارپیشه هجدهم دی‌ماه را به‌خاطر کشته شدن ۱۷۶ مسافر به‌علت نیروهای خودی دانست. این خبر از همان دقایق اولیه با بهت عمومی همراه شد. در این میان، تعدادی از هنرمندان رشته‌های مختلف هنری از جمله سینما هم در بستر فضای مجازی به این واقعه واکنش نشان دادند. واکنش‌هایی که در کنار تأسف و تأثر، با انتقادهای فراوانی نیز همراه بود که قابل پیش‌بینی بودند.

البته پس از پذیرفتن این موضوع از سوی مسعود کیمیایی، جواد نوروزبیگی تهیه‌کننده فیلم «خون شد» در گفت‌وگویی که با ایلنا داشت، ضمن اختراع به این کارگردان پیشکسوت گفت: «فیلم «خون شد» در جشنواره فیلم فجر حضور دارد و نمایش داده می‌شود اما با احترام به نگاه و نظر آقای کیمیایی، تقاضای ما این است که فیلم در یکی از روزهای دارای بلیت فروش شود و در بقیه روزها مورد قضاوت قرار گیرد.» به این ترتیب مسعود کیمیایی که دو فیلم «خیرش»، «قتل اهلی» و «متروپل» با برخورد سرد منتقدان و مخاطبان و حتی طرفدارانش همراه شده بود، در آن دوره بدون اینکه در رقابت با سایر کارگردانان شرکت کند، شاهد حضور «خون شد» در سایر بخش‌های رقابتی جشنواره بود. خنده و شعف از حضور چند فیلم اخیر مسعود کیمیایی در سال‌های نمایش جشنواره فجر، شوک بزرگی به خود او و بسیاری از سینماگران دیگر وارد کرد. حتی در یک مورد سولاد کیمیایی، هنگام نمایش فیلم سرش را روی صندلی چرخاند و خطاب به خبرنگارانی که می‌خندیدند فحاشی کرد. همین‌ها باعث می‌شد که داستان انصراف مسعود کیمیایی از فضا، بیشتر از مسائل سیاسی-اجتماعی به فرار او از قضاوت تماشاگران ربط داده شود.

موج انصراف‌ها

بلافاصله پس از این اظهارنظر کیمیایی، دبیران و داوران دوبخش طراحی گرافیک و سرامیک جشنواره هنرهای تجسمی فجر از همکاری با این جشنواره انصراف دادند. برخی از کارگردانان، بازیگران و هنرمندان تئاتر هم در صفحه‌های شخصی خود از کناره‌گیری و عدم حضور و مشارکت در سی‌وهشتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر خبر دادند. تعدادی از اهالی سینما هم به این اقاله پیوستند. عاملان این کناره‌گیری و رسانه‌های همسو با آنان اصرار داشتند که از انصراف خود به‌عنوان «تحریم» یاد کنند تا به‌نوعی به آن رنگ و بوی ناقرمانی مدنی داده باشند.

صاحبان این موضع‌گیری پرتعداد نبودند و بیشتر چهره‌هایی محسوب می‌شدند که آن سال و حتی از چند سال پیش اثری در جشنواره فجر نداشتند. با این حال به‌خاطر فضای رسانه‌ای خاص آن روزها، اظهارنظرهایشان دست به دست می‌چرخید. رسانه‌های معاند هم به‌جای همیشه با این قضایا برخورد کردند و روی خط توهم سقوط رژیم که با برگشایی هر خبر ریز و درشتی دامن می‌خورد، حرکت کردند. اما این انصراف یا تحریم به واقع چندان موثر پیش نرفت؛ پاگاه آهنگرانی، سارا بهرامی و سارا خویشی‌ها به بازیرگیر زنی بودند که اعلام کردند از حضور در جشنواره فیلم فجر کناره‌گیری می‌کنند. پگاه آهنگرانی نه در بخش سودای سیمرغ و نه در بخش نگاه نوی جشنواره سی‌وهشتم فجر نداشت. او آن سال در فیلم «زنبور کارگر» بازی کرده بود که در فجر پذیرفته نشد و به‌عنوان رزرو دوم معرفی شد و آخر سر هم به فجر نیامد. سارا بهرامی، هنرپیشه دیگری که بعدها اعتماد به‌نفسی مثال‌زدنی اعلام کرده بود به نشانه همدلی با مردم داغدار و سنندیده سرزمینم، نه به‌عنوان هنرمند شرکت کننده، نه در مقام داوری که برای جشنواره دعوت شده بود، از عضویت در هیئت داوران بخش سینما تبت کنده و احتمالا خودشان هم می‌دانند که برای بعضی‌ها هر هنری فجر حضور نخواهم داشت» نه تنها آن سال فیلمی درجشنواره نداشت، بلکه کسی هم حضور او به‌عنوان کارشناس یا داور را در هیچ رویداد سینمایی به یاد ندارد. سارا خویشی‌ها هم که اعلام کرده بود «امسال در هیچ‌یک از مراسم‌ها و ضیافت‌های جشنواره فجر تحت هیچ عنوانی، حتی تماشای آثار همکارانم حضور نخواهم یافت» نه آن سال و نه در دو سال گذشته، فیلمی در این رویداد سینمایی نداشت. به این لیست باید نام بعضی معادی را نیز اضافه کرد. البته پیمان معادی پس از آنکه مشخص شد درخت گردو با بازی او در فجر حضور دارد، بحث انصراف‌رافاموش کرد. حسن معجونی هم که با یکی از فیلم‌های سازمان سیمایی اوج در فستیوال فیلم فجر حضور داشت؛ و نمی‌خواست انصراف بدهد، از حضور در جشنواره تئاتر فجر انصراف داد. این انصراف‌ها به همین شکل و با همین کیفیت در شاخه‌های دیگر جشنواره فجر هم رخ دادند. مثلا جشنواره شعر فجر. طبق آیین‌نامه بخش شعر جشنواره فجر، ابتدایی‌ترین شرط برای حضور یک شاعر در دوره سنی بالا دیگر فقط نساختن انتشار کتاب توسط او در سال قبل از آن است و طبق آمار گروه کثیری از اهالی فجر که از فجر ۹۸ انصراف دادند، در سال ۹۷ هیچ کتاب شعری چاپ نکرده بودند و در واقع بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین شرط لازم برای حضور در جشنواره را نداشتند. حسین جنتی، خالق گرجی، مریم فلاح، محمدامین کمالی، عباس بشیرحسینی و... مریم حقیقت، روح‌الله باقری، سمانه سرخوش، مهدخت ناظمی، هدی ولی‌زاده، آزاده جعفری، ابوالقاسم فرهنگ و سیروس ذکائی، تعداد شاعرانی بودند که اینگونه از جشنواره انصراف دادند. این موج انصراف‌ها اگرچه خوراک چند رسانه آن طرف آب را فراهم کرد و سرگرمی توهم‌آمیزشان را به وجود آورد، اما در عمل هیچ تأثیری روی برگزاری رویداد نداشت. با این حال مدیران فجر می‌خواستند برخورد سعید کیمیایی را بی‌پاسخ نگذارند.

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

برخورد رعدآسای شهاب و مسعود

تعداد کسانی که حتی با نداشتن هیچ فیلمی در جشنواره فجر و با اینکه معلوم هم نبود حالا حالاها فیلمی در این رویداد داشته باشند، در ادم این خودنمایی‌ها هم نپفتادند، بسیار بیشتر از آنهایی بود که اظهارنظرهایی از این دست کردند؛ اما مساله اینجا بود که همه آنها اگرچه تحریم نکردند، در برابر آن عده معدود هم سکوت کردند. فقط یک نفر در این زمینه حرفی زد که باعث شد برگزارکنندگان جشنواره رابه صرافت استفاده از یک موقعیت ناب بیندازد. شهاب حسینی، بازیگر ایرانی که دریافت نخل طلای جشنواره کن را هم در کارنامه خود داشت، از ابتدا و زمانی که به آمریکا سفر کرده بود، در نامه‌ای اعلام کرد که تحریم جشنواره و حضور نیافتن را روش درستی نمی‌داند. این شد که متصدیان جشنواره ناگهان تصمیم گرفتند فیلم «شین»، که حسینی تهیه کننده‌اش بود را در بخش خارج از مسابقه نمایش بدهند و در اقدامی نامتعارف، برای یک فیلم خارج از مسابقه، نشست خبری هم برگزار کنند تا به شهاب حسینی تریبونی برای انتقاد از مسعود کیمیایی داده شود. خود حسینی هم در بامداد یکشنبه ۲۰ بهمن، در جلسه مطبوعاتی فیلم «شین»، گفت که در این جلسه برای دفاع از خودش حاضر شده و از منتقدانش خواست که از او انتقاد کنند، اما فحش ندهند. در آن بامداد غافلگیرکننده و خارج از برنامه جلسه پرغوغایی برگزار شد. شهاب حسینی در دفاع از حضور هنرمندان در جشنواره گفت: «هنرمندان باید صدای مردم باشند، صدایی که شنیده نمی‌شود، بلندتر و بلندتر می‌شود و هنرمندان باید منعکس‌کننده صدای اعتراض مردم باشند، تا مردم هزینه کمتری بدهند.» وی افزود که قهر کردن چاره نیست و هنرمند باید حضور داشته باشد و حرف بزند. بخشی از سخنان او درباره مسعود کیمیایی بود که گفت: «من نمی‌توانم ساکت بنشینم که استاد پیشکسوت سینما، کمسال هاست روند کاریش پیش چشم تماشاگر مشخص است و هر ساله تماشاگر برخورد ناراحت‌کننده‌ای با فیلم‌های ایشان دارد، می‌آید و امسال هم فیلمی را می‌سازد که مطمئن است برخورد بدی با فیلمش اتفاق می‌افتد و بنابراین می‌آید و آن روغن ریخته را اصطلاحا نذر امرأته می‌کند و سنگ‌بنایی را می‌گذارد که نتیجه‌اش جز نفاق و تفرقه و نفرت‌پراکنی چیز دیگری نیست. بقیه را در یک آمپاس اخلاقی قرار می‌دهد. کسانی که با یک دنیا عشق و امید و آرزو آمده‌اند فیلمی را ساخته‌اند که قرار است با آن آینده خودشان و سرزمین‌شان را رقم بزنند. این بی‌انصافی است که آدم این‌قدر خود-خواه باشد که طوری حرف بزند که ما حضرات هیچ کس دیگری را در آن نکند.» همان روزها یولاد کیمیایی، فرزند مسعود کیمیایی یک ویدئو ۱۳ دقیقه‌ای منتشر کرد و به‌شدت شهاب حسینی را تواخت. فیلم خون شد همچنان که انتظار می‌رفت در جشنواره فجر با استهزای تماشاگران مواجه شد. تقریبا غیر از کسر اندکی از وفاداران سابق سینمای کیمیایی و آنها که با پیشینه او نوستالژی داشتند، هیچ کس از این فیلم دفاع نکرد. تعدادی از این دفاعیات هم به مرحمت سرمایه‌گذار فیلم نسبت به بعضی سینماییِ نویسان نسبت داده شد. سینما گران هم عمدتا در دعوای کیمیایی و حسینی بی‌طرف ماندند و فقط منیژه حکمت بود که مثل غالب اوقات، اظهارنظری کرد و گفت: «هنوز حرف‌زدن نیامو-تی، کنترل بر خشم و عصبیت نیامو-تی و از همه مهم‌تر ادب نیامو-تی، » یی با اشاره به ویدئوی مسعود کیمیایی نوشت: «کافی است فیلم پرخاش‌های خود را با کلام غم‌آلود ولی آرام و متواضعانه استاد مقایسه کنی تا بفهمی که تکفیر نمی‌کند، برای دیگران تکلیف معین نمی‌کند، ادعای هنر ندارد و احساس نمی‌کند قیم همه مردم است، فقط غمگین است و نمی‌خواهد در جشنواره شرکت کند.»

وقتی سیاسی‌کاری‌ها مانع از مدیریت یک بحران می‌شود

برگزارکنندگان جشنواره در دولت قبل، در انتخاب آثار و داوری آنها به‌شدت اهل سیاسی کاری بودند. نه اینکه چنین مواردی در دولت‌های قبل وجود نداشت، اما در این دوره بی‌سابقه بود. برخوردهایی که دبیر دوازدهمین فجر با فیلم‌های ساخته شده را جریه سازمان مناقبین انجام داده و متهم شد که نگران بحث تابعیت خصوصی است، یا اعطای یک اجازه ویژه به بعضی از فیلمسازان نزدیک به دولت برای اینکه به طور کل خارج از فضای فجر، تور جشنواره‌ای شان را برگزار کنند و مثلا اصغر فرهادی در طول این ۸ سال هیچ حضوری در فجر نداشت؛ حال آنکه مدیران قبلی توانسته بودند او را نسبت به این حضور ملزم کنند، بخشی از آن موارد بودند. این سیاسی کاری‌ها و فرقه‌بازی‌ها در حدی بود که در اقدامی بی‌سابقه فیلم بادیگارد ابراهیم حاتمی کیا با اینکه به‌لحاظ سطح کارگردانی توانست استانداردهای فنی سینمای ایران را چند پله ارتقا بخشد، در آن دوره به‌خصوص از فجر نامزد کارگردانی نشد و این به اینکه اعتراف فنی و هنری داوری‌ها در فجر صدمه‌ای جدی زد. چنین متصدیانی دفاع‌های مالی و سیاسی به هیات داوران، چیزهایی را برملا کرد که برای مدیران گران تمام شد و تا‌نیا خروج فیلمی بود که به‌وضوح از دولت وقت و رئیس آن انتقاد می‌کرد و قرار بود با آن برخوردی شود که با بایدگارد شده بود. حتی ممکن بود که بشود کیمیایی را به‌رغم حرف‌هایی که درباره انصراف از حضور در فجر زد، برای مراسم تجلیل از قربیان روی صحنه بیاورند، اما ملاحظات سیاسی و جناحی دست و بال مدیران فجر را بسته بود. همه دنیا می‌دانند که جشنواره کن یک‌بار در دهه ۶۰ میلادی و در واکنش به فاشیسم اما در ۱۹۶۸ تعطیل شد، اما همچنان روند آن ادامه یافت. تاثیر چند انصراف پراکنده که اکثرا فیلمی هم در فجر نداشتند، در نسبت با آن اتفاقات خیلی کوچک‌تر بود و به‌راحتی امکان مدیریت را داشت اما این درصورتی امکان‌پذیر می‌شد که مدیران سی‌وهشتمین دوره جشنواره فجر کلان‌نگر بودند و حراست از منافع جناحی دست و بال‌شان را نبسته بود.

کاش پیشکسوت بودن را بلد باشید

جای کیمیایی در سینمای ایران کجاست و کجا باید باشد؟ آخرین فیلم‌های بسیاری از ستارگان فیلمسازی دنیا را می‌توان کنار هم چید و سطح آنها را آثار دوره اوج همین افراد مقایسه کرد. چند مورد استثنا در جهان وجود دارند که حتی با سن و سال بالا همچنان این فیلم‌های قابل قبولی می‌سازند. از میان کسانی که هنوز زنده هستند، می‌توان پنج نفر را به‌عنوان چهره‌های استثنایی در این زمینه نام برد. کن لوچ، کلینت ایستوود، وودی آلن، رومن پولانسکی و مارتین اسکورسیزی. از بین درگذشتگان هم معمولا در این زمینه اینگمار برگمان به یاد می‌آید که فجر آخرین خوب بود، اما واقعیت این است که باقی ستارگان فیلمسازی هم، این طور نبودند. بی‌اینکه نیاز باشد تک‌تک نام ببریم، می‌توان فهرست بلند و بالایی را در ذهن مرتب کرد از فیلمسازانی که در دوران جوانی و میانسالی شاهکارهایی کم‌نظیر پدید آوردند، اما در دوران کهنسالی بسیار ضعیف شدند. بعضی از آنها هم در دوره سنی بالا دیگر فیلم نساختند و هیچ کس غیبت‌شان را به سانسور و نمی‌گذارند کار کنند؛ ربط نداد. آن فیلم‌های ضعیف دوره کهنسالی هم هیچ‌وقت روی کارنامه درخشان این افراد سایه نینداخت و جایگاه‌شان به‌عنوان پیشکسوتان عرصه، نزد همه محفوظ بود. چرا نباید با این واقعیت کنار بیاییم؟ از میان موج‌نویی‌های ایران بعضی‌ها به خارج از کشور رفتند و هرچه التماس‌شان می‌کنند که برگرد، برنمی‌گردند و درعین این التماس‌ها و درخواست‌ها می‌گویند من از کشورم تبعید شده، من را اذیت می‌کنند، نمی‌گذارند کار کنم و... عده‌ای دیگر در همین تهران یا شهرستان‌های دیگر نشسته‌اند و فیلم نمی‌سازند که تا اینجای کار طبیعی است؛ اما این را تصمیم شخصی خودشان عنوان نمی‌کنند، بلکه سعی دارند مثل همتایان مهاجرت کرده‌شان، خود را افرادی محدود شده که اجازه کار ندارند معرفی کنند.

در این چرخش جغرافیایی و محدود رسولف که با حکم قضایی از کشورم محروم هستند، فیلم می‌سازند، حتی علنا علیه حکومت می‌سازند و به جشنواره‌ای آن سوی آب می‌فرستند؛ یکی از پیشکسوتان قرار می‌گیرد. کیمیایی هیچ جا نگفته بود فجر بد است یا نگفته بود که دیگر هیچ‌وقت در آن شرکت نمی‌کند و می‌شد به آرامی از کنار حرکتی که انجام داد گذشت و تاثیرات آن را مدیریت کرد؛ اما این مدیریت از مدیران فجر برنمی‌آمد، چون زد و خوردهای باندی و جناحی دست و بال آنها را در بعضی تصمیم‌گیری‌ها بسته بود. اگر شهاب حسینی نیمه‌شب به فجر نمی‌آمد تا با احساسات شخصی او برای مقابله با مسعود کیمیایی استفاده شود، امروز هم کیمیایی بهانه‌ای برای فرار از قضاوت شدن در فجر نداشت.

بهترین برخورد و مودبانه‌ترین برخورد این بود که در همان دوره از فجر، تجلیل شکوهمندی نسبت به رفیق ۷۰ ساله کیمیایی انجام می‌شد. فرامرز قربیان در فیلم خروج یکی از بهترین بازی‌های عمرش را انجام داد و عنوان کرد که این آخرین کارش خواهد بود، اما متصدیان فجر نمی‌توانستند از این موقعیت ویژه استفاده کنند، چون اولا قربیان در چند دوره قبل و اولین سال روی کار آمدن آن دولت، داور جشنواره بود و در اعتراض به مدیریت سیاسی به هیات داوران، چیزهایی را برملا کرد که برای مدیران گران تمام شد و ثانیا خروج فیلمی بود که به‌وضوح از دولت وقت و رئیس آن انتقاد می‌کرد و قرار بود با آن برخوردی شود که با بایدگارد شده بود. حتی ممکن بود که بشود کیمیایی را به‌رغم حرف‌هایی که درباره انصراف از حضور در فجر زد، برای مراسم تجلیل از قربیان روی صحنه بیاورند، اما ملاحظات سیاسی و جناحی دست و بال مدیران فجر را بسته بود. همه دنیا می‌دانند که هراسی از داوری درکنار جوانان نداشته باشد. شاید انتظار این بود که مسعود کیمیایی عاقلانه بین پولاد و شهاب حسینی را بزرگ‌منشانه و پدرانه بخواباند نه اینکه خودش بزنیني شود روی آتش این معرکه.

سلطان بودن صرفا به لقب و اسم نیست. برای بزرگ ماندن باید بزرگی کرد. طرفداران پرسپولیس فراموش نمی‌کنند اظهارنظرهای پروین را زمانی که مسئولیتی در پرسپولیس داشت با سال‌هایی که هیچ سمتی نداشت. پروین در اوقاتی که در پرسپولیس نبود، برای تیم‌رقیب آرزوی موفقیت می‌کرد و انگار سینما و جشنواره هم برای کیمیایی همین حکم را دارد. این رفتارها آشکارا می‌گوید وقتی ما بر مسند قدرت نیستیم، دیگر مهم نیست چه بر سر محبوب ما یا محصول یا تیم‌مان می‌آید.

هرچند پروین در سال‌های اخیر در حاشیه فوتبال بوده، اما کیمیایی در سال‌های اخیر اصرار به ساختن فیلم و در همین جشنواره اصل هم اخاتن کشی را دارد که البته با انصراف او و پسرش هرام شده. البته بنابر نظارت مانده و دید که تکلیف حضور این فیلم در جشنواره چه می‌شود و تهیه کننده دلش می‌خواهد راه کارگردان را ادامه بدهد یا خیر. با همه این حرف‌ها اما رفتار احساسی کیمیایی نشان داد سلطان‌ها هم می‌توانند در ۸۰ سالگی اسیر اشتباهات پسران‌شان شوند و قواعد بزرگی را به انبارها و فراموشخانه‌ها بسپارند.

ادامه در صفحه ۱۳

۹ یادداشت

پروین و کیمیایی پدران گرفتار پسران

سیدمهدی موسوی تبار
خبرنگار گروه فرهنگ

قطعا وقتی ایوان تورگنیف در سال ۱۸۶۲ میلادی، رمان «پدران و پسران» را نوشت، فکرش را نمی‌کرد که سال‌ها بعد، نام و محتوای کتابش دستاویزی برای بررسی و شناخت روابط پدران و پسران مشهور و حتی غیرمشهور قرار بگیرد. حتی زمانی که مفهوم آفازادگی مانند امروز متفی نبود این جنس از رابطه پدر و پسری، سوژه خوبی برای مطالعه و تحقیق بود. پدران و پسران مشهور زیادی در حوزه‌های مختلف می‌شناسیم که گاهی پدر به آتش پسر سوخته و گاهی هم برعکس بوده است. البته در این میان بودند پدر و پسرهای معروفی که یک رابطه بدون حاشیه را تا انتهای عمرشان ادامه دادند. در سیاست، سینما و ورزش این رابطه نمود و مصادیق ماندگارتری دارد. آقازاده‌های سیاسی که در یکی دو دهه اخیر آنقدر فعال بودند که نیازی به توضیح اضافه ندارند. در سینما و ورزش هم از این نمونه‌ها زیاد داشتیم. اجازه بدهید از همین پنجشنبه هفته قبل شروع کنیم؛ جایی که امیر عابدزاده در حضور پدرش درون دروازه ایران ایستاد و هیچ گلی هم دریافت نکرد و یکی از ارکان صعود ایران به جام‌جهانی شد. محمد خادم، پدر رسول و امیرضا خادم هم از نمونه‌های مشهور ورزشی است. در سینما هم علی حاتمی و لیلا حاتمی و همچنین فرامرز قربیان و سام قربیان هم مثال‌هایی از این دست هستند. اما در حوزه سینما و ورزش با دو موردی مواجهیم که اوضاع‌شان کمی با بیشتر با بقیه متفاوت است؛ علی پروین و محمد پروین در فوتبال و مسعود کیمیایی و یولاد کیمیایی در سینما. جالب اینکه هر دو پرسپولیسی هستند و علی پروین به‌واسطه حضور دخترش در فیلم کیمیایی، در پشت‌صحنه «متروپل» حضور پیدا کرد و سال ۹۴ بود که کیمیایی در مواجهه با کاروان پرسپولیس در مشهد خودش را پرسپولیسی معرفی کرد و با اشاره به لقب علی پروین از سلطان بودن خود در سینما گفت.

داستان زندگی کاری این دو هم شباهت‌هایی به هم دارد. پروین حدود پنج سال از کیمیایی کوچک‌تر است، اما فرازوفرودهای زندگی‌شان تقریبا به یک اندازه بوده است. از صف کشیدن جلوی در سینما و ورزشگاه برای دیدن‌شان را به چشم دیده‌اند تا حیا کن، رهاکن؛ های مردم در همان سینما و ورزشگاه. چند شباهت دیگر هم دارند؛ از نقش پرنگ پسرشان در زندگی و کار تا تنفر از شکست و تن ندادن به تغییرات زمانه. انگار دنیا برای این سلطان‌ها محدود شده به دوران طلایی خودشان و اگر آنچه ارائه می‌کنند مورد اقبال عمومی قرار نمی‌گیرد، به‌خاطر ضعف آنها نیست و دوره‌وزمانه خراب شده و عقب مانده است. شاید اگر دوستان عاقل پروین، او را به هر شکلی بود از فوتبال حرفه‌ای دور کردند و تنها محدودش کردند به تصمیمات ناپخته و گاه خنده‌دار سیاسی، اما هنوز دوستان کیمیایی نتوانسته‌اند وی را متقاعد کنند که دوره فیلم‌هایش گذشته و اجازه بدهد مخاطبان با همان خاطرات خوب قدیمی، دلخوش باشند.

حتما سلطان! بودن قواعدی دارد که این دو عزیز علاقه‌ای به مطالعه و عمل به آن دستورالعمل‌ها ندارند و ترجیح‌شان این است که به حرف‌های نزدیکان و به‌طور خاص پسرشان گوش جان بسپارند و احتمالا در این سن‌وسال، مجالی برای اعتماد به دیگران نیست و اصلا به ریسکش هم نمی‌ارزد. یولاد کیمیایی و محمد پروین هم شبیه به هم هستند و با این تفاوت که استعداد پسر پروین در فوتبال، در همان مدت کوتاهی که در پرسپولیس یا استیل آذین بازی می‌کرد، به‌مراتب بیشتر از استعداد یولاد در سینما در حوزه بازیگری و کارگردانی بود. این سلطان‌زاده‌ها، روی همان جاده مطمئن و هموار پدرشان رفتند ونیازی به تقویت خودشان هم ندیدند؛ تا جایی که شاد از اعتبار پدر خرج کردند و خرج می‌کنند و برای دیده شدن بیشتر، سینه خود را جلوی پدر سپر هم می‌کنند. اما همه ضرباتی که این دو سلطان خوردند از پسرهایشان نبوده است؛ میل به ادامه دادن و شهرت شهرت و همچنین نپذیرفتن قواعد بازی‌های جدید و تغییرات زمانه، از دیگر دلایلی است که باعث شده گاهی رفتار و گفتار مسعود کیمیایی و علی پروین ترحم‌برانگیز هم بشود. انگار پدر یکی بایشد که آنها بگوید که بوده‌اند و چه کرده‌اند. آنها می‌ایاد که به آنها نشان دهد پسر شده‌اند و حفظ احترام موی سفیدشان اول وابد را خودشان و خانواده‌شان شروع شود. شاید استفاده از دیالوگ «دوران گذشته مرمی» برای این دو عزیز کلیشه‌ای شده، اما احترام پسرهایی که سه دوره‌اش تمام شده واجب است. قرار نیست پایان دوره یک مرمی به‌معنی پایان محبوبیت او باشد. وقتی کسی در ۸۰ سالگی فیلم می‌سازد، باید آنقدر بزرگی از خودش نشان بدهد که هیچ بهانه‌ای برای قضاوت نشدن را نپذیرد. باید آنقدر بزرگی ذاتی و اکتسابی داشته باشد که هراسی از داوری درکنار جوانان نداشته باشد. شاید انتظار این بود که مسعود کیمیایی عاقلانه بین پولاد و شهاب حسینی را بزرگ‌منشانه و پدرانه بخواباند نه اینکه خودش بزنیني شود روی آتش این معرکه.